

و تشخیص موضوع

احمد عابدی

تردیدی نیست که استنباط و بیان احکام شرعیه فرعیه منحصرأ در اختیار فقهای بزرگ قرار دارد و آنان نیز در طول تاریخ همه تلاش خود را برای این مهم به کار گرفته و غنی‌ترین فقه و قانون زندگی را تدوین نموده‌اند به طوری که هیچ موضوعی یافت نمی‌شود مگر آنکه صریحاً حکم آن در کتابهای فقهی بیان شده است و یا بر اساس مبانی که بیان کرده‌اند حکم آن را می‌توان استخراج نمود. اما اگر ضعف یا فتوری مشاهده می‌شود و یا علم فقه بعضی از مشکلات اجتماعی را پاسخگو نیست این تنها معلول دوری فقها از موضوعات جدید و عدم اطلاع از شرایط حاکم بر روابط جهانی است. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که: آیا همانگونه که بیان احکام فقهی تنها در صلاحیت فقهاست، تنها وظیفه و مسئولیت آنان نیز همین است و در تشخیص و بیان موضوعات هیچ تکلیف و نقشی

ندارند؟!.

گروه بسیاری از حوزویان وقتی با این سؤال مواجه می‌شوند بی‌درنگ پاسخ می‌دهند که: «تشخیص موضوع شأن فقیه نیست» مجتهد باید تنها احکام شرعیه را بیان کند نه موضوع آنها را. و لذا پس از بیان حکم هر مسئله و پیش از بحث و تأمل در موضوع آن، فوراً خود را راحت ساخته می‌گویند تشخیص موضوعات به عرف واگذار شده است. و همین ادعای ضرورت و بدیهی بودن مانع از تأمل و تعمق در آن گردیده است.

و از طرفی این مسئله نتایج بسیار مهمی را به دنبال دارد و روشن شدن اینکه تشخیص موضوعات در حیطه کار و مسئولیت چه کسی است می‌تواند مشکلات زیادی را از دوش جامعه بردارد که به عنوان نمونه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

ا: تعریف روشن و مشخص «غنا» چیست، و آیا شنیدن سرودها و آهنگهایی که امروزه از رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی ایران پخش می‌شود جایز است یا نه و ملاک نظر چه کسی است؟

ب: چه کسی متصدی شناخت موضوعات احکام ثانویه مثل ضرورت، حرج، ضرر و... است. و بین موضوعات فردی و اجتماعی چه تفاوتی وجود دارد؟ مثلاً اگر شهرداری يك شهر تشخیص داد که ضرورت دارد با تخریب بعضی از منازل مردم خیابان جدیدی احداث شود اما بعضی از مردم یا صاحبان آن منازل معتقد بودند که احداث چنین خیابانی ضرورت ندارد اینجا تشخیص موضوع ضرورت در صلاحیت کیست؟ و یا در زمان جنگ، مسئولان جنگ معتقد بودند که حضور افراد بیشتری در جبهه‌های جنگ ضروری است ولی بعضی از افراد معتقد بودند که چنین ضرورتی وجود ندارد.

ج: آیا زرتشتیان و صبی‌ها (صابین) اهل کتاب بوده و احکام اهل ذممه دارند یا نه؟

د: آیا مجموع تهران بزرگ يك محل به حساب آمده و قصد اقامت یا توطن در هر جای آن حکم اقامت در همه جای آن را دارد یا آنکه «وحدت محل» بر آن صدق نمی‌کند؟

آیا در این موارد - و صدها نمونه مانند آن - باید نظر عرف و اهل خبره را

ملاك قرار داد و يا آنكه هر كس به عقیده و سلیقه شخصی خود عمل نماید و يا هر كس بر فتوای مجتهد و مرجع تقلید خود ملتزم باشد و يا آنكه رهبر و حاكم اسلامی باید در این مسائل اظهار نظر نماید؟

از طرف دیگر بعضی همین مسئله را مستمسکی برای خود قرار داده و مغالطه‌ای درست کرده‌اند تا به خیال واهی خود ثابت کنند که حوزه‌های علمیه نه تنها محتاج بلکه وابسته به اجانبند. مغالطه اینکه: حوزه‌های علمیه تنها حکم را بیان می‌کنند اما تشخیص موضوع و وظیفه مراکز دانشگاهی است. و چون دانشگاه‌های ما مواد علمی خود را از دانشگاه‌های خارج می‌گیرند و حکم، وابسته به موضوع است پس حوزه‌های علمیه در بیان احکام، وابسته به اجانب و خارجیان هستند.

در پاسخ به این مغالطه باید گفت:

اولاً حوزه‌های علمیه همانگونه که به بیان احکام می‌پردازند دقیقاً موضوعات احکام را نیز مد نظر داشته و آنها را مطالعه می‌کنند و این کتاب مکاسب شیخ اعظم انصاری قدس الله نفسه الزکیه است که روش فقهی آن در مکاسب محرمة آن است که هر مسئله‌ای را که مطرح می‌کند ابتدا حکم آن را بیان می‌کند و پس از بیان حکم به بحث از موضوع و تعیین حد و مرز آن می‌پردازد. و در این مقاله نیز خواهیم دید که چقدر فقهای بزرگ در کتابهای فقهی خود از موضوعات احکام بحث کرده‌اند.

ثانیاً حوزه‌های علمیه باید از موضوعات مستنبطه شرعی آگاهی داشته و از آنها بحث کنند و این موضوعات تنها از طریق شرع شناخته می‌شوند مثل صلوات و صوم. و حقیقت اینها را هیچ چیزی غیر از کتاب و سنت نمی‌تواند بیان کند و اساس مباحث علوم حوزوی نیز کتاب و سنت است و اما در موضوعات صرفه، فقها حکم را به صورت قضیه حقیقیه بیان می‌کنند و در نتیجه جایی برای این مغالطه نمی‌ماند.

ثالثاً تغذیه علمی شدن به معنی وابستگی سیاسی نیست.

رابعاً تاریخ پر افتخار حوزه‌های علمیه نشان داده است که نوعاً مهمترین

مبارزات در برابر تهاجمات دشمنان، به دست تربیت شدگان حوزه‌ها بوده است و روحانیان نه تنها وابستگی نداشته که همیشه سدی در برابر خود باختگان فرهنگ غربی بوده‌اند.

ضرورت مسئله

پیش از ورود در اصل بحث لازم است ضرورت و اهمیت این مبحث را از سخنان حضرت امام خمینی رضوان الله علیه و نیز رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه‌ای ادام الله ظلّه مطالعه کنیم. امام می‌فرمایند:

«زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند مسئله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است به ظاهر همان مسئله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد يك نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است واقعاً موضوع جدیدی شده است که قهراً حکم جدیدی می‌طلبد. مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد»^۱.

و باز در پیام دیگر پس از آنکه تغییر موضوعات حلال و حرام را مطرح کرده فرموده است:

«همین جا است که اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها کافی نمی‌باشد بلکه يك فرد اگر اعلم در علوم معهود حوزه‌ها هم باشد ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم‌گیری باشد، این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام جامعه را به دست گیرد»^۲.

حضرت آیت الله خامنه‌ای نیز به طور صریحتر همین مطلب را مورد تأکید

.....
۱ - صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۸ پیام به روحانیون سراسر کشور و مراجع بزرگوار.
۲ - صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۴۷ در پاسخ به نامه حجت الاسلام انصاری.

قرار داده‌اند:

«دیگر آنکه مجموعه‌ای از علوم انسانی و غیره که دارای تأثیر در استنباط و تنقیح موضوعات فقهی‌اند باید مورد عنایت قرار گیرند. و فقیه این دوران با همه ابزارهای استنباط صحیح که از آن جمله تشخیص درست موضوعات است مجهز گردد. بدیهی است که شناخت درست موضوع در تصحیح شناخت حکم الهی دارای تأثیری تام است»^۲.

و باز ایشان در ابتدای درس خارج فقه خود در آغاز سال تحصیلی ۷۱ - ۷۲ ده مطلب را تذکر دادند که در ذیل مطلب پنجم فرموده‌اند:

«يك ركن مهم برای صدور حکم و فتوا اطلاع از موضوع است. اگر چنانچه فقیه موضوع را نشناسد نخواهد توانست - کما هو حقّه - از دلیل شرعی، حکم الهی را استنباط کند، شما فرض کنید کسی که می‌خواهد در باب «آب کرّ» فتوا بدهد اگر نداند آب کرّ چیست چطور می‌تواند فتوا بدهد؟! فرض کنید کسی که در گوشه‌ای بوده و با لیوان به او آب داده باشند و آب کرّ ندیده باشد - که البته فرض بسیار مستبعدی است ولی می‌توان آن را تصور کرد - چطور می‌تواند در مورد میزان و نحوه تطهیر آب کرّ یا آب جاری فتوا بدهد؟ چطور می‌تواند حکم موضوعی را که نمی‌داند، استنباط کند؟ اگر فقیه موضوع را نداند بسیار مشکل است بتواند حکم صحیح را استنباط کند. بسیاری از اوقات انسان فتاوی را ملاحظه می‌کند که رسا و کامل نیست وقتی بررسی می‌کند می‌فهمد موضوع برای فقیه درست روشن نشده است. ما در بسیاری از مباحث فقهی به چنین مسئله‌ای برمی‌خوریم مثلاً می‌بینیم اغلب فقها در يك مسئله فتوا داده‌اند وقتی واقعیات زندگی را ملاحظه می‌کنیم می‌بینیم حکم شرعی در این قضیه نمی‌تواند این باشد بعد که تأمل می‌کنیم می‌بینیم شقوق موضوع درست روشن نبوده است».

بنابراین مجتهدی که رهبری امور سیاسی، اجتماعی و عبادی مردم به عهده اوست و او نیز باید همه تلاش خود را برای به دست آوردن حکم صحیح الهی به

.....
۲ - مجله نورعلم، س ۴۷، ص ۱۲.

کار بندد نمی‌تواند از شناخت موضوعات احکام بیگانه باشد. و همانطوری که دیدیم مجتهدینی که مسئولیت رهبری جامعه را به عهده دارند بهتر از هر کسی این ضرورت را احساس می‌کنند که حوزه‌های علمیه نمی‌توانند به شناخت احکام بسنده کرده و کاری به موضوعات و علوم که در شناخت صحیح موضوعات تأثیر دارند نداشته باشند؛ زیرا بدون شناخت دقیق موضوع، حکم صحیح آن را نیز نمی‌توان به دست آورد.

حکم، موضوع، متعلق

حکم در لغت به معنی فرمان و دستوری است^۴ که تزلزل و اعوجاج در آن نباشد. و فیومی در المصباح المنیر می‌گوید: «الحکم القضاء و أصله المنع يقال حکمتُ علیه بكذا إذا منعتَه من خلافه فلم يقدر علی الخروج من ذلك»^۵ و ابن دُرید و راغب نیز شبیه همین را ذکر کرده‌اند.^۶ بنابراین هر فرمان محکم و قطعی و الزام آوری را حکم گویند.

معنی اصطلاحی حکم

اشاعره گفته‌اند حکم عبارت است از: «خطابی که از سوی خداوند به افعال مکلفین تعلق گیرد»^۷ ولی روشن است که خطاب، حکم نیست بلکه خطاب کاشف و اظهار حکم است. و حکم مدلول خطاب می‌باشد نه خود آن.

مرحوم طریحی فرموده است: «حکم عبارت است از طلب شارع انجام یا ترك انجام چیزی را با استحقاق ذم بر مخالفت آن یا بدون آن»^۸. ولی گذشته از

۴ - منتهی الأرب فی لغة العرب، انتشارات کتابخانه سنائی، ج ۱، ص ۲۶۵.

۵ - المصباح المنیر، قاهره، مطبعه امیریه، ص ۲۰۰.

۶ - جمهرة اللغة، با تحقیق دکتر رمزی منیر بعلبکی، بیروت، دارالعلم للملایین، ج ۱، ص ۵۶۴؛ مفردات راغب با تحقیق ندیم مرعشلی، مکتبه مرتضویه، ص ۱۲۶.

۷ - الأصول العامة للفقہ المقارن، مؤسسه آل البیت (ع)، ص ۵۵؛ المستصفی من علم الأصول، ابوحامد غزالی، قم، افست رضی، ج ۱، ص ۸.

۸ - مجمع البحرین، تحقیق سید احمد حسینی، مکتبه مرتضوی، ج ۶، ص ۴۸.

آنکه لوازم و آثار را نباید در تعریف ماهیت ذکر نمود این تعریف شامل احکام وضعی نمی‌شود علاوه بر آنکه طلب ابراز و اظهار حکم است نه خود آن. حضرت آیت الله خوئی رضوان الله علیه حکم را: «اعتباری نفسانی از شارع می‌داند که با انشاء آن، اعتبار را اظهار می‌کند»^۹ و شاید بهتر آن باشد که گفته شود حکم عبارت از قانونی است که خداوند برای تنظیم حیات جامعه و افراد، مقرر کرده است.

آنچه گذشت تعریف حکم بود از نظر اصطلاح فقهی آن. اما در کتابهای منطق هر محمولی که بر موضوعی ثابت شود به آن حکم گویند. مثلاً در قضیه «النار حارة = آتش گرم است» گفته می‌شود که حکم نار عبارت از حار بودن است. اما شاید این تعبیر دقیق نباشد؛ زیرا حکم، خود محمول نیست بلکه حکم به وسیله محمول محقق می‌شود.

موضوع

محقق نائینی رحمه الله علیه فرموده است: «مرجع الموضوع و السبب و الشرط إلى معنى واحد و هو الأمر الذي رتب الحكم الشرعي عليه. فقد يعبر عنه بالموضوع و أخرى يعبر عنه بالسبب كما أنه قد يعبر عنه بالشرط إلا أنه جرى الاصطلاح على التعبير عن الأمر الذي رتب الحكم الوضعي عليه بالسبب و عن الأمر الذي رتب الحكم التكليفي عليه بالموضوع أو الشرط»^{۱۰}

یعنی موضوع و سبب و شرط سه لفظند که از يك معنا حکایت می‌کنند و آن چیزی است که حکم شرعی بر آن مترتب می‌شود ولی در اصطلاح آنچه که حکم وضعی بر آن مترتب می‌شود سبب نامیده می‌شود و آنچه که حکم تکلیفی بر آن مترتب می‌گردد موضوع یا شرط دانسته می‌شود.

بنابراین موضوع چیزی است که حکم شرعی بر آن مترتب می‌شود یعنی

.....

۹ - مصباح الأصول، ج ۳، ص ۷۷.
۱۰ - فوائد الأصول تقریرات محقق نائینی به قلم شیخ محمد علی کاظمی و با تعلیقات آقا ضیاء عراقی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ج ۴، ص ۳۸۹ و شبیه این کلام در قوانین الأصول، ج ۲، ص ۱۳۴ نیز دیده می‌شود.

اعیان و اشپایی که حکم بر آنها حمل می‌گردد. و در نتیجه معنی موضوع در فقه با معنی آن در فلسفه ارتباط نزدیکی پیدا می‌کند. معلم ثانی ابونصر فارابی می‌گوید: «الموضوع هو الشيء الحامل للصفات والأحوال المختلفة»^{۱۱} موضوع چیزی است که صفات و حالت‌های گوناگونی را می‌پذیرد. و همانگونه که آب چون حامل غلیان و مایع بودن است موضوع آنهاست، خمر نیز حامل نجاست و حرمت است و حکم به نجاست و حرمت بر آن مترتب می‌شود پس موضوع آنها می‌باشد.

در اینجا توجه به این نکته مهم است که برای فهمیدن موضوع صرفاً نباید به الفاظ توجه کرد؛ زیرا چه بسا از نظر منطقی ظاهراً چیزی موضوع و محکوم علیه قرار گرفته باشد ولی با دقت معلوم می‌شود که موضوع حکم چیز دیگری است مثلاً هر گاه حکم مترتب بر يك امر منصوص العله باشد آن امر موضوع حقیقی و واقعی نیست بلکه در واقع موضوع عبارت از همان علتی است که ذکر شده است مثلاً وقتی می‌گوید: «الخمير حرام لأنها مسكر» در این قضیه اسکار موضوع حکم به حرمت قرار گرفته است نه خمر. گرچه ظاهراً خمر به جای موضوع قرار گرفته است. و خمر تنها واسطه اثبات حرمت بر اسکار است. بله در غیر اینگونه موارد تنها راه فهمیدن اینکه چه چیزی موضوع حکم قرار گرفته همان ظواهر ادله است.

متعلق

هر حکمی علاوه بر موضوع نیاز به متعلق دارد که عبارت از افعال مکلفین است و عمل هر مکلفی متعلق یکی از احکام شرع است. و شاید فرق بین موضوع و متعلق را اینگونه بتوان بیان کرد که اعیان و اشیاء خارجی موضوعات احکامند و افعال انسان متعلقات آنها. و از طرف دیگر موضوع، علت و سبب حکم، و مقدم بر آن است ولی متعلق مسبب حکم و پس از آن می‌باشد؛ زیرا موضوع عبارت است از مجموعه‌اشیائی که فعلیت حکم بر آنها مترتب است، مثلاً «وجود مکلف مستطیع» موضوع وجوب حج است، و نیز «مکلف غیر مسافر» موضوع وجوب روزه

۱۱ - نصوص الحکم بر فصوص الحکم، با شرح و تفسیر آیت الله حسن زاده آملی، ص ۵۶۴.

است و نسبت بین موضوع و حکم همان نسبت بین سبب است با مسبب خود. ولی متعلق عبارت است از فعلی که مکلف، آن را انجام می‌دهد مثل روزه یا حج. بنابراین، متعلق پس از حکم موجود می‌شود و وجوب - به عنوان مثال - داعی و انگیزه بر ایجاد متعلق است ولی حکم خودش به وسیله موضوع و پس از آن محقق می‌شود. و شاید بتوان گفت موضوع احکام همان اشخاص مکلف هستند ولی متعلق احکام همان «مکلف به» است.

مرحوم نائینی تفاوت موضوع و متعلق را اینگونه بیان کرده‌اند:

«لا إشكال في أن كلَّ حكم له متعلق و موضوع و المراد من المتعلق هو ما يطالب به العبد من الفعل أو الترك كالحج و الصلاة و الصوم و غير ذلك من الأفعال. و المراد بالموضوع هو ما أخذ مفروض الوجود في متعلق الحكم كالعاقل البالغ المستطيع مثلاً. و بعبارة أخرى المراد من الموضوع هو المكلف الذي طوبى بالفعل أو الترك بماله من القيود و الشرائط من العقل و البلوغ و غير ذلك»^{۱۲}

یعنی مقصود از متعلق فعل یا ترک است که از افعال انسان می‌باشند و مقصود از موضوع مکلفی است که با شرایط تکلیف مفروض الوجود است.

اما این فرمایش ایشان هنگامی که گفته می‌شود «الخمير حرام یا الخمر نجسة» صحیح نیست؛ زیرا موضوع حرمت یا نجاست مکلف نمی‌باشد بلکه نفس خمر واقعی که یکی از اشیاء خارجی است موضوع می‌باشد. در تقریرات درسهای شهید آیت الله صدر آمده است:

«إن الأحكام الشرعية لها متعلقات و هي الأفعال التي يكون الحكم الشرعي مقتضياً لإيجادها أو الزجر عنها كالصلاة في صلّ و شرب الخمر في لا تشرب الخمر. و متعلق المتعلقات و هي الأشياء الخارجية التي يتعلّق بها المتعلّق الأوّل كالقبلة و الوقت في الصلاة و الخمر في لا تشرب الخمر و العقد في أوفوا بالعقود و هذا ما يسمّى بالموضوع»^{۱۳} در این عبارت گرچه موضوع را متعلق

۱۲ - فوائد الأصول، ج ۱، ص ۱۴۵.

۱۳ - بحوث فی علم الأصول، تقریرات درسهای آیت الله سید محمد باقر صدر به قلم آیت الله سید محمود هاشمی، ج ۲، ص ۷۷.

المتعلق نامیده است اما به هر حال صریحاً اشیاء خارجی را موضوع می‌داند. از آنچه گذشت روشن می‌شود که اگر شارع مقدس بگوید: «اقیموا الصلوة» در این قضیه نماز موضوع حکم است - نه متعلق که آیت الله صدر فرموده است - و وجوب حکم آن است. و اقامه و فعل آن متعلق حکم است. و یا در مثال «لا تشرب الخمر» خمر موضوع، و حرمت حکم آن و شرب متعلق آن است. و گرچه شیخ اعظم انصاری وطن، مغازه، تمر، فاکهه، کنز، معدن و غوص را به عنوان متعلقات احکام نام برده است.^{۱۴} ولی اینها نیز موضوع احکام هستند نه متعلق آنها؛ زیرا همه اینها از اعیان و اشیاء خارجی هستند و فعل انسان نیستند. بلکه گرچه غوص فعل انسان است اما معلوم است که مقصود از این کلمه در روایاتی که فرموده در غوص خمس واجب است^{۱۵} عمل انسان غواص را نمی‌گوید بلکه مراد آن چیزی است که با غوص به دست می‌آید که همان عین خارجی است.

فقیه و تشخیص موضوع

در زمان غیبت، مجتهد عادل عهده‌دار سه منصب افتا، قضاء و ولایت است. در باب قضاء اگر قاضی بخواهد به بیان حکم و مسئله شرعی اکتفا کرده و کاری به موضوعی که رخ داده نداشته باشد هرگز فصل خصومت نکرده است و اگر بخواهد واقعاً نزاع را حل کند باید حکم کلی الهی را بر مصادیق آن تطبیق نماید و تطبیق حکم بر آن واقعاً مورد نزاع میسر نیست مگر با اطلاع کامل از موضوع. پس در این قسمت واضح است که فقیه باید در موضوعات اظهار نظر کند و آنها را کاملاً مورد بحث و مطالعه قرار دهد. اعم از آنکه آن موضوع از امور عرضی، مالی، جنایی، حقوقی باشد یا غیر اینها. و در اینجا لازم است که فقیه کاملاً از مسائل تجاری حاکم بین شرکتهای بین المللی و روابط کشورها با خبر باشد. بلکه

۱۴ - فراند الأصول (رسائل)، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ج ۱، ص ۷۶.

۱۵ - وسائل الشیعه، کتاب الخمس، ابواب ما یجب فیه، باب ۲، ج ۲، ۴، ۲، ۹، چاپ مؤسسه آل البیت (ع)، ج ۹، ص ۲۸۷.

اگر کسی بگوید فقیه حق قضاوت ندارد در این صورت لازم نیست فقیه به بحث از موضوع پردازد و این چیزی است که برخلاف نص صریح مقبوله عمر بن حنظله^{۱۶} است.

و اما در باب ولایت: فقیهی که عهده‌دار زعامت و رهبری جامعه اسلامی است چون وظیفه او بیشتر بیان حکم است نه فتوا هرگز نمی‌تواند بدون اطلاع دقیق از موضوع، حکمی صادر نماید؛ زیرا یکی از فرقه‌های اساسی بین فتوا و حکم این است که در فتوا کمتر به سراغ موضوعات و مصادیق جزئی می‌روند بلکه تنها به بیان حکم کلی می‌پردازند اما در حکم لازم است که در موضوعات مشخص و معین حکم صادر نمود. مرحوم صاحب جواهر رضوان الله تعالی علیه فرق بین حکم و فتوا را اینگونه بیان کرده است:

«الظاهر أن المراد بالأولی [الفتوی] الإخبار عن الله بحکم شرعی متعلق بکلی كالقول بنجاسة ملاقي البول أو الخمر. و أما قول هذا القدر نجس لذلك فهو ليس فتوی في الحقيقة و إن كان ربما يتوسع بإطلاقها عليه. و أما الحكم فهو إنشاء إنفاذ من الحاكم لا منه تعالی لحکم شرعی أو وضعی أو موضوعهما في شيء مخصوص»^{۱۷}.

وظیفه مراجع تقلید ابلاغ فتوا و جانشینی مقام نبوت و رسالت است اما رهبر که جانشین مقام امامت است وظیفه‌اش علاوه بر ابلاغ فتوا، عهده‌داری زعامت مسلمین است و زعیم هرگز قادر به زعامت نیست مگر آنکه در موضوعاتی که هر روز پیش می‌آید بتواند با موضعگیری صحیح و روشن جامعه را هدایت کند. به عنوان مثال ولایت حاکم اسلامی و حکم نمودن او به ثبوت رؤیت هلال ماه رمضان یا شوال و مترتب شدن آثار آنها و نیز حکم به ثبوت هلال ذی حجه و ثبوت اعمال عرفه و عید قربان در روزهای مشخص که طبق روایات این ولایت بر

۱۶ - وسائل الشیعه، کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، باب ۹، حدیث ۱، افسر بیروت دارالاحیاء التراث العربی، ج ۱۸، ص ۷۵.

۱۷ - حواهر الکلام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۴۰، ص ۱۰۰.

او ثابت است.^{۱۸} اینها بیان حکم است در موضوعات مشخص که باید حاکم ابتدا از موضوع کاملاً آگاهی داشته باشد سپس حکم نماید. و فرقی بین این موضوع و سایر موضوعات نیست.

و آیا می‌توان پذیرفت که ولایت و رهبری امور اجتماعی سیاسی مسلمین به فقها سپرده شده ولی بر فقها فراگیری علوم انسانی و فنون و روشهای حکومت‌داری، علوم سیاسی، مسائل اقتصادی و... لازم نیست؟! و وقتی که می‌دانیم موضوع از قیود حکم است آیا می‌توان به حکم صحیح و واقعی الهی دسترسی پیدا کرد بدون اطلاع از قیود و شرایط حکم و آنچه که در آن حکم نقش دارد؟!.

و اما در باب إفتاء: مقصود اصلی از بحث «شأن فقها در باب تشخیص موضوع» همین بخش مربوط به فتوا است و بسیاری تصور می‌کنند که وظیفه فقیه - با حفظ عنوان فقاہت و بیان فتوا - منحصر به بیان احکام است. وقتی به تعریف اجتهاد در بعضی از کتابهای اصولی نیز رجوع می‌شود به تعریفی از آن برخورد می‌کنیم که همین احتمال را تقویت می‌کند مثلاً «بذل الجهد فی استخراج الأحكام الشرعية»^{۱۹} این تعریف اجتهاد را منحصر و مخصوص به احکام می‌داند. اگر چه قابل توجیه است به اینکه «نهایت تلاش را برای به دست آوردن احکام شرعی به کار گرفتن» شامل موضوعات نیز می‌شود چون شناخت موضوع نیز تلاشی است در جهت استخراج احکام. و باز در کتابهای فقهی مکرراً به این جمله بر می‌خوریم که تشخیص موضوع این حکم به عرف موکول می‌گردد.^{۲۰} و گاهی فقه را به نحوی تعریف می‌کنند که شامل موضوعات نشود مثل «الفقه هو العلم بالأحكام الشرعية الفرعية عن أدلتها التفصيلية و المراد بالأحكام هي النسب الجزئية»^{۲۱}.

۱۸ - وسائل الشیعه، ج آل البيت (ع)، ابواب ما یمسک عنه الصائم. باب ۵۷ حدیث ۱ و ۵، ج ۱۰، ص ۱۳۱ و نیز ابواب صلاة العید باب ۹، حدیث ۱، ج ۷، ص ۴۳۳.

۱۹ - مفاتیح الأصول، سید محمد مجاهد طباطبائی، چاپ سنگی، افست مؤسسه آل البيت (ع)، ص ۵۶۹.
۲۰ - جواهر الکلام، ج ۳۸، ص ۶۵.

۲۱ - القوانین المحکمة (الأصول)، چاپ سنگی، سال ۱۳۰۸ ق. ج ۱، ص ۵. در کتاب الفصول الفرویه، ص ۵، فرموده: «وما یقال هنا إن تفسیر الأحكام بالنسب یوجب خروج العلم بحدود موضوعات الفقه عنه مع أن بیانها من وظیفته، فضعیف لأنه إن أريد به لزوم خروج تصور حدود الموضوعات عنه أو تصورها بحدودها عنه فهذا مما لا ضیر فیه».

و این بحث کمتر مورد توجه قرار گرفته است و در بین کتابها غیر از اشاراتی کوتاه چیزی یافت نمی‌شود.

تنها کسی که این مسئله را صریحاً مطرح و نزدیک به دو صفحه پیرامون آن بحث کرده است محدث بزرگ شیخ یوسف بحرانی است که خلاصه کلام او چنین است:

«بعضی از دوستانم سؤال کردند آیا واجب است در موضوعات احکام شرعی همچون خود آن احکام تقلید نمود یا نه؟ مثلاً اگر فقیه زید را مستحق زکات می‌داند یا معتقد است که جهت قبله فلان طرف و جهت معین است اما اینها بر مقلد ثابت نشده بود.»

در پاسخ او نوشتم که ظاهر کلام اصحاب در مسئله رؤیت هلال آن است که اگر هلال نزد حاکم شرع یا مقلد ثابت شد بردیگری نیز ثابت شده و باید به آن عمل کند اما در موضوعاتی که متوقف بر اثبات هستند - مثل حق الناس یا حق الله - تشخیص چنین موضوعاتی صرفاً در صلاحیت فقهاست و هیچ مخالفی نیز وجود ندارد.

و اما موضوعاتی که ثبوت آنها متوقف بر اثبات شرعی نیست - مثل جهت قبله یا دخول وقت نماز - در اینگونه موضوعات شارع بر هر مکلفی اعم از فقیه و مقلد واجب کرده است که اگر یقین به قبله و دخول وقت دارد نماز را بخواند و اگر علم ندارد به ظن عمل نماید^{۲۲} و برای این موضوعات راهها و نشانه‌هایی نیز گذاره

۲۲ - گرچه در احکام جایز نیست به ظن عمل نمود ولی جواز عمل به آن در موضوعات تقریباً اجماعی است در القوانین المحكمة، ج ۲، ص ۱۲۳، فرموده: «لا نزاع في جواز العمل بالظن في الموضوع» و شبیه همین کلام در ص ۱۳۴، و نیز حاشیه ص ۱۲۴ همان کتاب وجود دارد و شیخ اعظم انصاری در رساله عدالت که در آخر کتاب مکاسب چاپ شده است (در ص ۲۳۷، چاپ سنگی) فرموده: «...فتعين الرجوع فيها إلى الظن كما في نظائره من الموضوعات» ولى باید بین وجود موضوع و شناخت ماهیت آن فرق گذارد و ظن گرچه برای شناخت ماهیت موضوع کافی است لکن در وجود و اثبات موضوع برای ترتب حکم شرعی بر آن به ظن نمی‌توان عمل کرد میرزای قمی در القوانین المحكمة (ج ۲، ص ۱۲۳) فرموده است: «لا دليل على جواز العمل بالظن في وجود الموضوعات في إثبات الحكم و الذي قرع سمعك في ذلك إنما هو في ماهية الموضوع و مفهومه من حيث يرجع فيه إلى اللغة و العرف».

است تا انسان بتواند تحصیل علم بنماید.

و اما موضوعاتی که احتیاج به اثبات دارند ولی از قبیل حقوق نیستند مثل مسئله ثبوت هلال یا حکم به نجاست فلان آب معین و حکم به عدالت یا فسق شخص خاصی آیا اگر اینها نزد حاکم شرع ثابت شدند بر مکلفین واجب است به آن عمل کنند یا نه؟ کلامی از علمای اعلام در این زمینه جز کلماتی پراکنده ندیده‌ام آن هم در خصوص مسئله هلال. و چون دلیل واضح و روشنی نداریم مسئله محل توقف و اشکال است»^{۲۳}.

حتی می‌بینیم در بعضی از مسائل فقها می‌گویند حکم روشن است ولی موضوع و مصداق آن روشن نیست مثلاً در بحث از غیبت، غنا، رشوه، قیمی و مثلی، عیب، اراضی مفتوحة عنوة و... حکم روشن است و معمولاً اختلاف بر سر موضوع است. پس چگونه فقیه تشخیص موضوع را رها کرده و بگوید تنها وظیفه من بیان احکام است. گرچه موارد اندکی نیز پیش می‌آید که مسئله‌ای نه حکم آن روشن است و نه موضوع آن مثلاً مرحوم ایروانی در حاشیه مکاسب در بحث اجرت بر صناعاتی که از باب اقامه نظام واجبند می‌فرماید: «و هو عندنا مشتبه بالحکم و الموضوع، أما اشتباه الحکم فلعدم الدلیل علی وجوب إقامة النظام إلا ما يرجع إلى حفظ النفس عن المهالك و المضار و ما عدا ذلك لا یساعده دلیل... و أما اشتباه الموضوع فلا یعلم أئی نظام عني من اختلال النظام أنظام الأروبيين و من یحذو حذوهم من المترفين أم نظام سکان قطر آسیا أم نظام أهل القرى أم نظام سکان البوادی و القاطنین فی الكهوف فإن للنظام عرضاً عریضاً و مراتب متدرجة هذا مع ما علیه الأعصار من الاختلاف الفاحش فی ذلك. اللهم إلا أن یقال إن الواجب فی کل عصر نظام ذلك العصر»^{۲۴}.

ولکن با دقت معلوم می‌شود که همین موضوعاتی که حکم و موضوع آنها مشتبه است در واقع موضوع آنها روشن نبوده است و اگر موضوع به وضوح معلوم

۲۳ - الدرر النجفیه، چاپ مؤسسه آل‌البتیت (ع)، ص ۱۳۳ - ۱۳۴.

۲۴ - حاشیه‌ی مکاسب، تهرانی، چاپ سنگی، ۱۳۷۹ق، ص ۵۲.

می‌گردید در حکم آن تردید یا اشتباهی وجود نداشت.

ظاهراً اولین کسی که به طور صریح فرموده است در موضوعات هم مانند احکام باید تقلید کرد و بر مجتهد نیز واجب است که موضوعات را نیز در حیطة فتوا قرار داده و آنها را بیان کند مرحوم ملا احمد نراقی است:

«هرچه را که فقیه از کلام شارع استنباط کرده و به او نسبت می‌دهد چه آنکه حکم شرعی یا وضعی یا موضوع باشد واجب است بر او که فتوا دهد و بر مقلد نیز واجب است در آنها تقلید کند.» سپس فرموده است: «مثلاً اگر فقیه استنباط نمود که خمری نجس است که از آب انگور به دست آمده باشد باید به آن فتوا دهد و بر مقلد نیز لازم است که در تعیین این موضوع از او تقلید نماید و مجتهد نمی‌تواند مقلد را در فهم معنی خمر به عرف و لغت ارجاع دهد و در هر جایی که فقیه از قول شارع خبر دهد یا در مقام فصل مخاصمه و نزاع حکم نماید کلام او پذیرفته می‌شود اما در اینکه این آب معین نجس شده است یا نه و آیا این پوست مشخص تزکیه شده است یا نه کلام فقیه - بما أنه فقیه - پذیرفته نیست».^{۲۵}

همانگونه که روشن است مرحوم بحرانی می‌خواست فرق بگذارد بین موضوعاتی که باید اثبات شوند و موضوعاتی که نیاز به اثبات ندارند و نیز فرق بگذارد بین حقوق الله و حقوق الناس و بین سایر موضوعات. ولی مرحوم نراقی بین موضوعاتی که در آنها اخبار از قول شارع است با موضوعاتی که چنین نیستند فرق گذارد. و این همان چیزی است که بعداً به نام «موضوعات مستنبطه از شرع= ماهیات مختصره شرعی» و «موضوعات مستنبطه از عرف و لغت» و «موضوعات صرفه= موضوعات خارجی» مشهور گردیدند.

مرحوم سید یزدی در ابتدای عروه (مسئله ۶۷ از فصل تقلید) فرموده است: «محل التقلید و مورد هو الأحكام الفرعية العملية. فلا يجري في... و لا في الموضوعات المستنبطة العرفية أو اللغوية و لا في الموضوعات الصرفة، فلو شك المقلد في ما يع أنه خمر أو خلّ مثلاً و قال المجتهد إنه خمر لا يجوز له تقليده نعم

.....
۲۵ - عوائد الأيام، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، ص ۱۹۲.

من حيث أنه مخبر عادل يقبل قوله كما في إخبار العامي العادل و هكذا. و أما الموضوعات المستنبطة الشرعية كالصلاة و الصوم و نحوهما فيجري التقليد فيها كالأحكام العملية»^{۲۶}.

در این مسئله صاحب عروه موضوعات را به همان سه قسمی که نام بردیم تقسیم کرده است ایشان تنها برای موضوعات صرفه مثال زده است و مثال او شاهی برای موضوعات مستنبطه از عرف یا لغت نمی‌تواند باشد. و گرچه ایشان صریحاً فرمود: «موضوعات استنباط شده از عرف و لغت» مثل معنی کلمه «صعید، غنا، وطن، مغازه و...» تقلید وجود ندارد ولی همانگونه که بعضی از محشین عروه فرموده‌اند نه تنها اینها مورد تقلیدند بلکه خود مرحوم سید یزدی نیز در موارد بسیاری از کتاب عروه در موضوعات مستنبطه عرفیه فتوا داده است. واصلأ ارجاع چنین موضوعاتی به مقلد و فهم خود او، صحیح نیست؛ زیرا او غالباً قدرت استنباط اینها را ندارد.

در اینجا بحث را ذیل همین سه عنوان دنبال می‌کنیم:

موضوعات مستنبطه از شرع

موضوعاتی که تنهاراه به دست آوردن آنها شرع مقدس است و مجتهد راهی برای اثبات و تحصیل آنها ندارد مگر از طریق «ادله اربعه»، با خود احکام شرع هیچ تفاوتی ندارند و هر دو باید مورد اجتهاد و نیز تقلید قرار گیرند؛ زیرا مجتهد چگونه می‌تواند حکم را به دست بیاورد ولی نداند که این حکم مربوط به چه موضوعی است؟! و آیا به دست آوردن حکم حرمت بدون آنکه بفهمد این حکم مربوط به چه چیزی است چه فایده‌ای دارد. پس مجتهد در جمله «الخمير حرام لأنه مسکر» باید بگوید حرمت روی چه موضوعی رفته است آیا موضوع آن تنها خمر است و یا مطلق مسکر. و فهم چنین چیزی خارج از قدرت مقلد است. علاوه بر این در موضوعات زیادی شارع عرف را تخطئه نموده و آن چیزی

.....
۲۶ - العروة الوثقى، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ص ۹.

را که عرف موضوع می‌داند شارع آن را توسعه یا تضییق داده است. در این موارد هیچ تأمل و شبهه‌ای نیست که کلام شارع مقدم بر هر چیزی است و باید به آن رجوع نمود. به عنوان مثال: عرف «یوم» را از هنگام طلوع خورشید تا مقداری پس از غروب می‌داند و منجمان نیز در معنی آن اصطلاح خاصی دارند ولی شارع در آن دخالت کرده و یوم را از هنگام طلوع فجر تا هنگام غروب آفتاب می‌داند. در اینگونه موارد باید به کلام شارع رجوع نمود تا معلوم شود او چه چیزی را موضوع حکم خود قرار داده است و به دست آوردن معنای شرعی چنین موضوعاتی از غیر طریق مجتهد و فتوا امکان ندارد.

و نیز در کتابهای فقهی به بحث از چنین موضوعاتی در بابهای گوناگون برخورد می‌کنیم مثلاً در باب نماز مسافر بحثی تحت عنوان «قواطع السفر موضوعاً أو حکماً» مطرح کرده‌اند.

دلیل: اینگونه موضوعات مستنبطه از شرع بلا تردید از «معالم دین» هستند و همه احادیثی که مردم را در گرفتن «معالم دین» به راویان و فقهای اصحاب ائمه علیهم السلام ارجاع داده‌اند شامل اینگونه موضوعات شده و دلیل بر وجوب تقلید در آنهاست مانند: «عن علي بن المسيب قال قلت للرضا صلوات الله عليه شقّتي بعيدة و لست أصل إليك في كل وقت. فممن أخذ معالم ديني؟ قال: من زكريا بن آدم القميّ المأمون على الدين و الدنيا. قال علي بن المسيب فلما انصرفت قدمنا على زكريا بن آدم فسألته عما احتجت إليه»^{۲۷} مضافاً بر آنکه بعضی از اصولیین - همانگونه که قبلاً کلام آنها را نقل کردیم - موضوع را همان سبب یا شرط می‌دانند و از طرفی سببیت و شرطیت از احکام وضعیه‌اند که باید از شارع گرفته شوند و مجتهد نیز باید در آنها اظهار نظر نماید. پس برگشت چنین موضوعی به حکم شرعی است و شك در آنها شك در خود احکام است و بیان احکام و معرفت آنها بلا اشکال جزء وظایف فقهای عظام است.

بنابراین - گذشته از موضوعاتی مثل صلات، صوم، حج، متعلقات خمس و

.....
۲۷ - بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۵۱، حدیث ۶۸، از باب ۲۹، کتاب العلم.

زکات - همه موضوعات مستحدثه مثل تلقیح مصنوعی، سرقفلی، کارهای بانکها، بخت آزمایی، تشریح، پیوند اعضای بدن مرده‌ها به افراد زنده، ذبح با تجهیزات جدید، تحدید نسل، عکس و مجسمه و... را باید فقها مورد مطالعه و اظهار نظر قرار دهند و بدون شناخت آنها دسترسی به حکم واقعی امکان ندارد.

ماهیات جعلیه

موضوعات مستنبطه شرعی در کتابهای علمای گذشته به اسم «ماهیات جعلیه» شناخته می‌شدند. شهید اول رضوان الله علیه می‌فرماید: «الماهیات الجعلیه كالصلاة و الصوم و سائر العقود لا تطلق علی الفاسد إلا الحج لوجوب المضي فيه»^{۲۸} و عین همین کلام را فاضل مقداد نیز فرموده است.^{۲۹} مرحوم آیت الله خوئی فرموده است: «عده‌ای از فقها گفته‌اند: مجعولات شرع سه قسم است: احکام تکلیفی، احکام وضعی و ماهیاتی که شارع آنها را اختراع کرده است مثل صلوات و صوم. و شهید اولین کسی است که ماهیات جعلیه را مطرح کرده و محقق نائینی از او پیروی کرده است ولی انصاف آن است که این ماهیات قابل جعل تشریحی نیستند پس حکم شرعی منحصر است به حکم تکلیفی و حکم وضعی و هر کدام يك مرتبه به نحو قضیه حقیقیه و يك مرتبه به نحو قضیه شخصی هستند. حکم تکلیفی به نحو قضیه حقیقیه مثل آیه شریفه «و لله علی الناس حج البيت» و تکلیفی شخصی مثل امر حضرت رسول صلوات الله علیه و آله ابو بکر و عمر را به رفتن همراه لشکر اسامه»^{۳۰}.

در این کلام دو نکته قابل تأمل است:

اول: آنکه ایشان آیه شریفه «و لله علی الناس حج البيت» را به عنوان مثال بر حکم تکلیفی به نحو قضیه حقیقیه بیان کرده‌اند و معمولاً اصولیان نیز در مبحث

۲۸ - القواعد و الفوائد، با تحقیق سید عبدالهادی حکیم، قم، مکتبه مفید، ج ۱، ص ۱۵۸.

۲۹ - نضد القواعد الفقهیه، با تحقیق سید عبداللطیف کوهکمری، چاپ مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، ص ۹۸.

۳۰ - مصباح الأصول، ج ۳، ص ۸۷.

«واجب مشروط» حج را به عنوان روشنترین مثال برای واجب مشروط ذکر می‌کنند در حالی که وجوب حج به نحو حکم تکلیفی نیست بلکه حکم وضعی است و ظاهر آیه شریفه و استفاده از «لام» که برای ملکیت است نیز حکم وضعی است و از آیه کریمه استفاده می‌شود که حج يك نوع دینی است بر عهده اشخاص مستطیع. و خداوند متعال طلبکار چنین دینی است و آنان مدیون او هستند. و این با ذیل آیه شریفه نیز کاملاً مناسبت دارد. بنابراین وجوب حج مثل وجوب اداء هر دین دیگری است. و از روایات نیز چیزی غیر از همین حکم وضعی استفاده نمی‌شود. و روشن است که معنی این حرف آن است که وقتی وجوب حج به نحو حکم وضعی باشد اهمیت و ضرورت انجام آن بیش از حکم تکلیفی خواهد بود؛ زیرا همانگونه که طهارت شرط نماز است و بدون آن نماز باطل است حج نیز شرط ایمان و اسلام است و کسی که اشتغال ذمه به حج پیدا کرده و آن را انجام ندهد اسلام او زیر سؤال رفته و باید یهودی یا نصرانی بمیرد و واضح است که شرطیت از احکام وضعی است.

دوم: آنکه ایشان فرمودند «ماهیات مخترعه شرعی قابل جعل تشریحی نیستند» نیز جای تأمل دارد؛ زیرا ماهیت مخترعه شرعی را شیخ اعظم انصاری اینگونه بیان کرده است: «اختراع المركب عبارة عن ملاحظة عدة أجزاء غير مرتبطة في نفسها شيئاً واحداً. فإن الماهيات المركبة أجزاء لا ارتباط بينها في أنفسها ولا وحدة تجمعها إلا باعتبار معتبر ويتوقف جزئية شيء لها على ملاحظته معها و اعتبارها مع هذا الشيء أمراً واحداً فمعنى جزئية السورة للصلاة ملاحظة السورة مع باقي الأجزاء شيئاً واحداً وهذا معنى اختراع الماهيات و كونها مجعولة فالجعل و الاختراع فيها من حيث التصور و الملاحظة لا من حيث الحكم حتى يكون الجزئية حكماً شرعياً وضعياً في مقابل الحكم التكليفي».^{۳۱}

اختراع مرکب یعنی ملاحظه چند جزئی که واقعاً به یکدیگر ارتباط ندارند

۳۱ - فرائد الأصول، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ج ۲، ص ۴۶۹ - ۴۷۰؛ و شبیه همین کلام را مرحوم آشتیانی در بحر الفوائد، ج ۲، ص ۱۶۶، نیز بیان کرده است.

به عنوان يك شیء؛ زیرا ماهیات مرکبه، اجزاء و امور پراکنده‌ای هستند که واقعاً از یکدیگر پراکنده‌اند و وحدتی بین آنها نیست مگر به اعتبار اعتبار کننده‌ای و اگر چیزی بخواهد جزء این ماهیات قرار گیرد باید آن چیز با سایر اجزاء به عنوان يك امر مورد توجه و لحاظ قرار گیرد. و معنی جزء بودن سوره برای نماز آن است که سوره با سایر اجزاء به عنوان يك چیز ملاحظه شده است پس جعل و اختراع مربوط به ملاحظه و تصور است نه حکم تا جزئیت يك حکم وضعی در مقابل حکم تکلیفی قرار گیرد.

بنابراین معنی جعل تشریحی ماهیات تصور امور متعدد نیست که گفته شود تصور امور متعدد. به معنی وجود ذهنی آنهاست و وجود ذهنی از مراتب وجود خارجی است و جعل آن تکوینی است نه تشریحی بلکه معنایش ملاحظه و اعتبار آنهاست در خارج - نه در ذهن - به عنوان يك امر و يك شیء واحد مثلاً زوجیت، ملکیت و ریاست اموری هستند که در خارج اعتبار می‌شوند نه فقط در ذهن ولی جعل آنها تکوینی نیست بلکه تشریحی است؛ زیرا جعل آنها اعتباری است و نفس الامر و واقعیت عینی ندارد گرچه متکی به آن است و همه مفاهیمی که در موضوعات حقوقی به کار می‌روند گرچه مفاهیم و اعتباریاتی هستند که متکی به حقایقند اما به هر حال مجازی و فرضی و جعلی هستند. مضافاً بر آنکه لازمه انکار اختراع و جعل ماهیات شرعیه انکار مرکب اعتباری است که هیچ کسی نمی‌تواند به آن ملتزم شود.

از طرف دیگر بعضی به تصور آنکه دخالت شارع در معنی کلمات در باب معاملات و پذیرفتن ماهیات مخترعه شرعی مساوی است با پذیرفتن «حقیقت شرعیه»، آن را مورد انکار قرار داده‌اند: «أخذ قید الصحة الشرعية أو ما يرادفها في معنى المعاملات التزام بالحقيقة الشرعية و كون معانيها مخترعات للشارع كالعبادات مع أنه غير ممكن».^{۳۲}

اما به هر حال باید پذیرفت که شارع در موضوعات زیادی که عبادی نیستند

.....
۳۲ - ارشاد الطالب، ج ۲، ص ۲۵.

دخالت کرده است و این در صلاحیت فقهاست که چنین موضوعاتی را روشن کرده و حدود و ضوابط آنها را بیان کنند. فاضل مقداد فرموده است: «الأمور الخفية جرت عادة الشرع أن يجعل لها ضوابط ظاهرة؛ ومنه الاستنجاء لماء كانت المشربة^{۳۳} تخفى عن العيان و كانت الثلاثة ممّا يزيل النجاسات عنها غالباً ضبطها بثلاث. و القصر لمّا كان للمشقة و هي مضطربة مختلفة باختلاف المسافرين و الأوقات بالمسافة التي هي مظنة المشقة غالباً. و العقل الذي هو مناط التكليف لا يكاد يعلم، ضبط الأمور المعرفة^{۳۴} للبلوغ. و ضبط التراضي في العقود بصيغها الخاصة. و الإسلام بالشهادتين لا^{۳۵} التصديق القلبي لا يطلع عليه. و ضبط العدة الاستبرائية بالوطء. و الوطاء بغيبوبة الحشفة»^{۳۶}.

وی در این عبارت - که اصل آن از شهید اول است^{۳۷} - هفت کلمه: استنجاء، قصر، عقل، تراضي، اسلام، عده، و وطی را که معنی آنها کاملاً روشن نبوده است توضیح داده و می گوید: شارع مقدس هر کدام از این کلمات را به طور مشخص معنی کرده و ضوابطی بر آنها قرار داده است. و معنی شرعی آنها را بیان کرده است. و چون هر کدام از این کلمات موضوع يك یا چند حکم قرار گرفته اند فقها باید اینگونه موضوعات را با اجتهاد خود روشن نمایند.

مخفی نماند که مدعای ما در اینجا جواز افتاء و اظهار عقیده نیست؛ زیرا این بر هر کسی جایز است بلکه مدعا آن است که فتوای فقها در این موضوعات لازم و نافذ است و بر مقلد واجب یا جایز است که طبق آن عمل نماید. و مورد تقلید شامل چنین موضوعاتی نیز می شود همانگونه که شیخ اعظم انصاری قدس سره در آغاز بحث ولایت فقیه، مورد افتاء را اینگونه بیان کرده است: «و مورد

۳۳ - این عبارت غلط و صحیح آن این است: «لَمَّا كَانَتِ الْمَسْرَبَةُ» با کلمه «لَمَّا» شرطیه و مسربه به فتح راء یا ضم آن و با سین مهمله به معنی مجری الفاعل است رك: اقرب الموارد، ج ۱، ص ۵۰۸.

۳۴ - ظاهراً «بالأمور المعروفة» صحیح است.

۳۵ - «لأن» صحیح است. و نسخه کتاب غلط است.

۳۶ - ضد القواعد الفقهیه، ص ۱۱۳.

۳۷ - القواعد و الفوائد، ج ۱، ص ۲۷۸.

المسائل الفرعية و الموضوعات الاستنباطية من حيث ترتب حكم فرعي عليها».^{۳۸}

موضوعات مستنبطه از عرف و لغت

موضوعاتی که راه تحصیل آنها منحصر به عرف، لغت، اهل خبره و اطلاع است وظیفه فقها در برابر آنها چیست؟ و آیا هیچ وظیفه‌ای نداشته و باید آنها را به آحاد مکلفین واگذار نمایند که هر کس طبق عقیده و سلیقه شخصی خود آنها را استنباط نماید؟

موضوعاتی از قبیل: حریم خانه، خیابان و چاه و قنات، رشوه، غیبت، دلوک، قبض و اقباض، تصرف، عیب، ارش، قیمت واقعی اشیاء و... همه از موضوعات مستنبطه از عرف و لغت هستند.

گرچه بعضی از فقها صریحاً تشخیص این موضوعات را به مقلدین واگذار کرده‌اند مثل سید یزدی در عروه که قبلاً عبارت او را نقل کردیم. ولی سیره عملی فقها در کتابهای فقهی‌شان آن است که مجتهد در اینگونه موضوعات نیز باید اجتهاد بنماید و کشف حقیقت و ماهیت این موضوعات به عهده خود اوست. کمترین مراجعه به مباحث گوناگون فقهی خصوصاً مثل مسئله غنا، رشوه، غیبت و... مدعای ما را اثبات می‌کند. که در اینجا به برخی از موارد آن در کتاب مکاسب شیخ اعظم انصاری اشاره می‌کنیم:

أ: در ص ۳۰ بحث از موضوع رشوه و آنکه معنی آن از نظر لغت و نیز روایات چیست.

ب: ص ۳۳ پس از آنکه يك صفحه در باره موضوع «سحر» بحث کرده فرموده است: «ثم لا يخفى إن الجمع بين ما ذكر في معنى السحر في غاية الإشكال لكن المهم بيان حكمه لا موضوعه».

ج: ص ۳۹ فرموده بعضی در موضوع غنا شبهه کرده‌اند: «الثاني فهو الاشتباه في الموضوع ما ظهر من بعض من لا خبرة له من طلبة زماننا تقليداً لمن سبقه من

.....
۳۸ - المكاسب، چاپ سنگی، ص ۱۵۳.

أعياننا من منع صدق الغناء في المراثي وهو عجيب فإنه إن أراد أن الغناء مما يكون لمواد الألفاظ دخل فيه فهو تكذيب للعرف و اللغة أما اللغة فقد عرفت و أما العرف فلأنه...» اگر تشخیص اینگونه موضوعات به دست خود مردم است و هر کس خودش باید از عرف و لغت آن را به دست آورد چه نیازی به این اشکال بود که شیخ اعظم مطرح کرده است.

د: در ص ۴۹ فرموده: «و سيجيء الكلام في ذلك عند التعرض لحكم اللهو و موضوعه» و در ص ۵۴ فرموده: «هذا و لكن الاشكال في معنى اللهو فإنه إن أريد به...».

ه: ص ۷۷ بحث از احراز موضوع اراضی خراجیه و اینکه کدام زمین مفتوحة عنوة است.

و: ص ۱۷۵ در بحث أم ولد فرموده است: «لاشكال بل لاخلاف في تحقق الموضوع بمجرد الحمل و يدل عليه الصحيح عن محمد بن مارد...».

ز: ص ۱۷۶ فرموده است: «ثم الظاهر صدق الحمل على العلقه... و حينئذ فيتجه الحكم بتحقيق الموضوع بالعلقه».

ح: ص ۲۶۵ در بحث از ماهیت عیب فرموده است: «اعلم أن حكم الرد و الأرش معلق في الروايات على مفهوم العيب و العوار أما العوار فقي الصحاح أنه العيب و أما العيب فالظاهر من اللغة و العرف أنه...».

ط: ص ۲۶۷ در ضمن چندین مسئله در سه صفحه و نیم بحث از بعض افراد عیب نموده که آیا این موارد عیب هستند یا نه که همه آن بحث از موضوع است.

ی: ص ۳۰۹ بحث از ماهیت قبض نموده است.

بنابراین سیره عملی فقها بر بحث از موضوع و اینکه شناخت موضوعات مستنبطه از عرف و لغت را وظیفه خود می‌دانند، می‌باشد.

ابزار مجتهد برای شناخت اینگونه موضوعات عبارت است از عرف، لغت، کلام اهل خبره و کلام اصحاب.

پس هر گاه شارع مقدس کلامی را بیان کرد مجتهد باید ببیند موضوع حکم شارع چیست و این موضوع را از طریق عرف بشناسد و سپس به حدود و سعه و

ضیق موضوع و نیز حکم آن فتوا بدهد. همیشه ملاک و میزان برای شناخت معانی کلمات، عرفی است که آن کلام در آن صادر شده است مثلاً وقتی حکمی در قانون مدنی مطرح شده است اگر خود قانونگذار تصریح نکرده باشد که مرجع در فهم و تشخیص این قانون چه کسی است طبیعتاً ملاک و میزان، عرف خواهد بود و قاضی - نه مردم - باید به عرف مراجعه کند. بله در جایی که قانونگذار راه مشخصی را نشان داده است باید به همان راه عمل نمود. صاحب جواهر در باب احیاء می‌فرماید:

«لا خلاف بین الأصحاب في أن المرجع فيه إلى العرف لعدم التنصيص شرعاً على كيفية خاصة له حتى تقدّم عليه، و لا لغةً لو قلنا بتقدّمها عليه و ما كان كذلك فلا إشكال في الرجوع فيه إلى العرف»^{۳۹}

و اگر در بعضی موارد مثل حریم چاه یا حریم خانه شارع حدی را مشخص کرده است این برای جلوگیری از اختلاف و نزاع است که چه بسا موجب تلف اموال و نفوس می‌گردد و روشن است که اگر تشخیص موضوعات به دست عامه مکلفین باشد همان اختلاف و اختلال نظام و تلف اموال و نفوس که مبعوض شارع است پیش می‌آید. و ارجاع مقلدین به عرف و لغت برای شناخت موضوعات نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند که بر مشکلات خواهد افزود؛ زیرا همانطور که شیخ انصاری فرموده است،^{۴۰} سعه و ضیق مفهوم روشنترین کلمات مثل «ماء» نیز مورد اختلاف و اشکال است. و مرحوم سید یزدی نیز فرموده است: «إن التفات المقلد إلى جميع المزایا و الدقایق و الخصوصیات المتعلقة بالوقایع و ما فیها من الأحكام في غاية البعد بل قریب من المحال».^{۴۱} و آحاد مکلفین هرگز نمی‌توانند به همه جوانب و زوایای موضوعاتی که پیش می‌آید آگاهی داشته باشند و تنها حکم آنها را از مجتهد بگیرند.

۳۹ - جواهر الکلام، ج ۳۸، ص ۶۵.

۴۰ - فراند الأصول (رسائل)، ج ۱، ص ۷۶.

۴۱ - العروة الوثقی، قم، منشورات مکتبه داورى، ج ۳، ص ۷.

بنابراین فقیه باید به عرف یا اهل خبره و لغت رجوع کند و اختلافات آنان را در موضوعات جمع‌آوری و راه حلی پیدا کرده و طبق آن فتوا بدهد به عنوان مثال: مجتهد باید به دست آورد که چه تصرفی دال بر رضایت و موجب سقوط خیار متصرف است و طبق آن فتوا دهد و از اینجا نتیجه می‌گیریم که فقیه باید به عرف زمان خود و نیز کلمات اهل خبره اعم از صاحبان کتاب لغت یا غیر کتاب لغت و دانشمندان و متخصصان علوم انسانی و بلکه دانشمندان سایر علومی که می‌توانند در تشخیص موضوعات احکام شرع مفید واقع شوند آگاهی داشته باشد و تنها به عرف زمان و مکان خود اکتفا ننماید که چه بسا در یک مکان دیگر و یک قاره و کشور دیگر یا در زمان دیگر عرف آنجا چیز دیگری اقتضا نماید.

جایگاه و ارزش عرف در ادله اربعه

شاید کمتر کتابی در فقه یا اصول یافت شود که در موارد گوناگون ارجاع به «عرف» یا استدلال به آن ننموده باشد. قهراً خواننده چنین کتابهایی با این سؤال مواجه می‌شود که با توجه به انحصار ادله‌ای که در فقه کارایی دارند به «ادله اربعه» جایگاه «عرف» کجاست؟ و آیا «عرف» دلیل پنجمی در عرض ادله اربعه است یا باید آن را در ذیل یکی از عناوین همان چهار دلیل قرار دهد؟

جواب: عرف مساوی است با بنای عقلا که در کتابهای فقهی بیشتر از لفظ عرف استفاده می‌شود و در کتابهای اصولی بیشتر از لفظ بنای عقلا و بنای عقلا در ذیل عنوان «اجماع» قرار دارد و لذا بحث عرف را باید در مبحث اجماع دنبال نمود.

اما میزان اعتبار و ارزش عرف:

اولاً در فهم معانی کلمات و الفاظی که در کتاب و سنت به کار رفته‌اند و نیز همه موضوعات مستنبطه از عرف اعتبار داشته و حجت و دلیل شرعی است. ثانیاً برای فهمیدن مراد متکلم - نه برای فهمیدن معانی الفاظ - نیز اعتبار دارد و به همین جهت در همه اصول لفظیه‌ای که برای فهمیدن مراد متکلم به کار می‌روند تنها مدرک قابل اعتماد، عرف و بنای عقلا است.

ثالثاً آیا می‌توان عرف و بنای عقلا را مدرك و دليل بر بعضی از احکام قرار داد؟. به عنوان مثال اگر چیزی در يك زمان قابلیت پذیرش عرفی را نداشت آیا می‌توان حکم به حرمت آن داد و بر اساس عرف حکم کرد؟ مثلاً آیا شخصی می‌تواند در زمین خود ساختمان ده طبقه یا بیشتر بسازد به طوری که منزل همسایه از آفتاب محروم شود و آیا اینجا جای تمسك به «الناس مسلطون علی أموالهم» است و یا آنکه باید گفت این عمل بر خلاف عرف است و جایز نیست؟ و یا اگر کسی طوری لباس بپوشد که نزد عرف ناپسند است آیا می‌توان گفت او مرتکب کار حرام شده است؟.

معمولاً فقها در این موارد چیزی ذکر نکرده‌اند جز اینکه در باب عدالت گفته‌اند: شخص عادل باید چیزی که بر خلاف مروّت است عمل نکند و در روایات باب عدالت شاهد نیز به آن اشاره شده است مثل: «أن تعرفوه بالستر والعفاف»^{۴۲} «كل من ولد على الفطرة و عرف بالصلاح»^{۴۳} «لا بأس إذا كان لا يعرف بفسق»^{۴۴} دليل حجیت عرف: اولاً آیه شریفه «خذ العفو وأمر بالعرف»^{۴۵} و ثانیاً عرف با سیره متشرعه از این جهت که هر دو از افراد اجماع هستند تفاوتی ندارند گر چه این تفاوت هست که در سیره توجه بیشتر به تشریح و متدین بودن افراد است و در عرف به جنبه عقل و تدبیر و پرهیز از کار سفیهانه اهمیت داده می‌شود. و هر دلیلی که اجماع را حجت می‌داند شامل عرف و بنای عقلا و سیره نیز می‌شود. در اینجا باید توجه داشت که عرف عام است که می‌تواند کاشف از رضایت شارع باشد نه عرف خاص گرچه ادعای حجیت عرف خاص نیز در بعضی موارد بعید نیست.

بنابراین همه موضوعات مستنبطه از عرف و بلکه برخی از احکام به عرف واگذار شده‌اند و برای درك صحیح چنین احکام و موضوعاتی شناخت کافی از

۴۲ - ۴۴ - وسائل الشیعه، کتاب الشهادات، ابواب الشهادات، باب ۴۱، حدیث ۱ و ۵ و ۶، با تصحیح مرحوم آیت

الله ربانی شیرازی، ج ۱۸، ص ۲۸۸.

۴۵ - سوره اعراف (۷): ۱۹۹.

عرف و مقتضیات زمان و مکان لازم است.

موضوعات صرف

اکثر افرادی که می‌گویند تشخیص موضوع وظیفه فقها نیست نظرشان به موضوعاتی است که به نام موضوعات صرف یا موضوعات خارجی شناخته می‌شوند.

مرحوم میرزا حبیب الله رشتی می‌فرماید: «و أما مصادیق المفاهیم المعلومة فالمتبع فيها انما هو نظر المكلف لا نظر أهل العرف فيلزم على كل مكلف إحرازها بنظره و لا يجوز له الرجوع إلى نظر غيره إذا خالفه حتى و لو كان هو الشارع إلا إذا علم الاختلاف المعنوی الذي يجري مجرى الاختلاف في المفهوم فيجب حينئذ تعيين المصادیق بنظر الشارع للدليل على ذلك مع الاختلاف في المعنى».^{۴۶}
کلمه «و لا يجوز له الرجوع إلى نظر غيره إذا خالفه حتى و لو كان هو الشارع» باید سهو القلم باشد و گرنه این جمله حتی از مقرر آن کتاب نیز بعید است.

مرحوم آیت الله شیخ محمد حسین کاشف الغطاء نیز در پاسخ سؤالی از موضوعات خارجی، فرموده: «الموضوعات العرفية لا تقلید فيها فإذا اعتقد المقلدان هذا المایع ماء و قال المجتهد هو خمر لا يجب عليه اتباع المجتهد نعم في بعض الموارد يكون كشهادة العدل الواحد. و كذلك الموضوعات الخارجية من حيث نفس الموضوع و أما من حيث الحكم فإن كان شرعياً وجب على المقلد اتباعه و إلا فلا تقلید في غير الأحكام الشرعية».^{۴۷}

مثالی را که ایشان برای موضوعات عرفیه ذکر کرده اند بهتر بود برای موضوعات خارجی قرار می‌دادند.

مرحوم آیت الله خوئی نیز فرموده است: «اگر مجتهد معتقد بود که مایع معینی

۴۶ - فقه الامامية تقریرات درس آیت الله میرزا حبیب الله رشتی، به قلم سید محمد کاظم خلخالی، ج ۱، ص ۲۴.
۴۷ - الفردوس الأعلى با تعلیقات آیت الله شهید سید محمد علی قاضی طباطبائی، قم، مکتبه فیروز آبادی، ص ۵۵.

خمر یا ملاقی با نجس است آیا بر مقلدین او لازم است با این مایع معین مثل خمر یا ملاقی با نجس عمل کنند و یا آنکه ملاک، نظر خود آن مقلدین است؟ سپس فرموده: در اینگونه موضوعات نباید تقلید کرد؛ زیرا تطبیق کبری و صغری خارج از وظیفه مجتهد است و در اینگونه تطبیقها مجتهد و مقلد یکسانند بلکه چه بسا مقلد در آنها عالمتر از مجتهد باشد بله خبر مجتهد می‌تواند از باب حجیت خبر شخص ثقة در موضوعات مورد اعتبار قرار گیرد و در اینصورت دیگر مجتهد و مقلد یکسان خواهند بود».^{۴۸}

ولی بر خلاف اینها آیت الله شیخ محمد تقی شوشتری حفظه الله تعالی در کتاب بسیار با ارزش و دقیق النجعه فرموده است: «الاجتهاد في الموضوعات لا خلاف انه يجوز لتشخيصها و أما في الأحكام فالعامة جوزوه في قبال النصوص و نحن لا نجوزة».^{۴۹} اجتهاد در موضوعات بدون هیچ مخالفی جایز است ولی اجتهاد در احکام در مقابل نص را اهل سنت جایز دانسته ولی ما جایز نمی‌دانیم. شاید بتوان گفت: به قرینه ادعای عدم خلافتی که ذکر کرده‌اند - مقصود ایشان موضوعات مستنبطه از عرف و لغت و یا در ماهیات مخترعه شرعی است نه موضوعات فخرجی. و احتمال دارد مقصود ایشان این باشد که اجتهاد در موضوعات جایز است ولی فتوا دادن و تقلید در آنها را جایز نداند و یا اگر مجتهدی در موضوعات فتوا داد آن فتوا نافذ نیست. و بنابراین ایشان مخالف با سایر فقهای که کلامشان را نقل کردیم نیستند.

در این گونه موضوعات اگر مجتهدی تحقیق کرد و موضوعی را به دست آورد و حدود آن موضوع بر او مشخص شد و طبق آنها فتوا داد کلام این مجتهد بر مردم از باب اینکه او اهل خبره در این مسئله است حجت می‌باشد و در این مطلب کسی تردید و شبهه‌ای ندارد به عنوان مثال موضوع براءت شرعی عبارت است از عدم تمکن از علم به حکم واقعی و اگر مقلد در آن به مجتهد رجوع می‌کند

۴۸ - التنفیح، ج ۱، ص ۴۱۲.

۴۹ - النجعه فی شرح اللمعة، جلد دوم، ص ۹۳.

این از جهت تقلید در حکم شرعی نیست بلکه از باب این است که مجتهد اهل خبره است و موضوع حکم عقل یا شرع به برائت را به دست آورده است و مقلد به او رجوع می نماید.

بنابراین در موضوعاتی که مجتهد آنها را می شناسد و تشخیص می دهد می تواند اظهار نظر کند و نظر او از باب آنکه وی اهل خبره آن موضوع است اعتبار دارد. مضافاً بر آنکه آیه شریفه «فاسئلوا أهل الذکر إن کنتم لا تعلمون»^{۵۰} نیز شامل این موارد می شود. پس اصل جواز تقلید در موضوعاتی که فقیه اهل خبره آن موضوعات است جای بحث ندارد.

ولی بحث در این است که آیا تقلید در چنین موضوعاتی واجب است یا نه؟ و آیا بر فقها لازم است به دنبال شناخت چنین موضوعاتی رفته تا آنها را بخوبی بشناسند و فتوا بدهند یا نه؟

در اینجا شواهدی برای مثبت بودن پاسخ به این سؤال می توان ذکر کرد:
ا: تشخیص حکم و قیود حکم وظیفه فقهاست و از طرفی موضوع دائماً به عنوان قید حکم است پس فقیه باید از موضوعات کاملاً مطلع باشد.

ب: اکثر مباحث مربوط به علم رجال و سند روایات بحث از تشخیص موضوع است و اگر تشخیص موضوع شأن فقیه نیست پس بحث از سند روایات نیز شأن فقیه نیست و اگر تقلید در موضوعات جایز نیست پس تقلید در احکامی که استنباط آنها متوقف بر بحث و بررسی سند روایات و عدالت و وثاقت روات آنهاست باید جایز نباشد. در حالی که لزوم تقلید در این احکام قابل تردید نیست.

ج: عقل یکی از ادله اربعه است که بعضی از احکام فقهی را می توان از آن استنباط نمود و آیا عقل می تواند در جایی پیش از شناخت دقیق موضوع حکمی صادر نماید؟ و اما آنچه که تصور شده است که در هیچ جای فقه مسئله ای نداریم که اثبات حکم آن منحصرماً از راه عقل باشد ضروری به بحث ما ندارد؛ زیرا بحث در این نیست که چه مسائلی از طریق عقل حکم آنها به دست آمده است بلکه بحث

.....
۵۰ - سوره نحل (۱۶): ۴۳؛ سوره انبیاء (۲۱): ۷.

در این است که اگر عقل یکی از ادله به شمار می‌آید عقل بدون شناخت موضوع نمی‌تواند حکمی صادر نماید.

د: گاهی بحث از موضوع برگشت می‌کند به بحث از حکم و چون مجتهد باید از حکم بحث نماید پس باید از موضوع نیز بحث کند مثلاً وقوف به عرفات حکمی است که مترتب است بر ثبوت رؤیت هلال ذی حجه و بحث از ثبوت این موضوع بحث از حکم شرعی است؛ زیرا برگشت ثبوت رؤیت هلال به این است که در فلان روز معین وقوف واجب خواهد بود و همچنین ثبوت رؤیت هلال رمضان یا شوال که همه اینها از موضوعات خارجیه هستند و بر مجتهد لازم است که از اینها فحص نماید. و فرقی بین رؤیت هلال و سایر موضوعات نیست.

البته ممکن است گفته شود که تشخیص موضوع در اینگونه موارد وظیفه حاکم و رهبر است و آنچه را که او می‌گوید از باب حکم است نه فتوا. و دستور رهبر جامعه اسلامی چون حکم است بر فتوا مقدم است و لزوم تبعیت از آن از باب تقلید نیست بلکه از باب نفوذ حکم حاکم و رهبر می‌باشد.

اما به هر حال ثابت شد که حاکم اسلامی باید در اینگونه موضوعات فحص نماید و با حکم خود از اختلال نظم و بروز هرج و مرج جلوگیری نماید.

ه: شهید در قواعد فرموده است: «لا يجوز التقليد في العقليات و لا في الأصول الضرورية من السمعیات و يجوز التقليد في غيرها للعاجز عن إدراك ادلیل إذا تعلق به عمل. و كل ما لا يتعلق به عمل فإن كان المطلوب فيه العلم لا يجوز التقليد فيه كالتفاضل بين الأنبياء السالفة و إلاّ جاز كسير الأنبياء التي لا يتعلق بها العمل كتقدم غزوة على غزوة و تأمير زيد أو عمرو»^{۵۱}

اطلاق این کلام شهید شامل موضوعات نیز می‌شود و می‌فرماید: در غیر اصول دین (عقلیات) و ضروریات دین تقلید جایز است و حتی مسائلی که مربوط به عمل نیستند ولی هدف تحصیل علم نیست باز در آنها تقلید جایز است. و در این عبارت اصلاً کلمه احکام نیامده که کسی توهم کند تقلید مخصوص به احکام است

.....
۵۱ - القواعد و الفوائد، ج ۱، ص ۳۱۹.

و: اگر موضوعی تغییر پیدا کرده و الآن عنوانی پیدا کند غیر از عنوانی که سابقاً داشته است در این موارد اگر مقلد حکم آن موضوع را از مجتهد سؤال نماید مجتهد نمی‌تواند صرفاً به بیان حکم پرداخته و شناخت موضوع را خارج از شأن خود بداند؛ زیرا اگر حکم را بر اساس عنوان سابق این موضوع بیان کند در واقع حکم موضوعی را بر موضوع دیگر سرایت داده است و اگر کاری نداشته باشد به اینکه این موضوع قبلاً چه عنوانی و الآن چه عنوانی دارد این به معنی بیان حکمی است که اصلاً موضوع ندارد و سر بی صاحب تراشیدن است.

پس مجتهد برای بیان حکم صحیح هر موضوعی لازم است از شرایط زمان و مکان خود بخوبی آگاه باشد تا بتواند با شناخت صحیح موضوعات، احکام واقعی خداوند را بیان کند. باز در اینجا به کلامی که در ابتدای مقاله از حضرت امام خمینی قدس سره و نیز از رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه‌ای حفظه الله تعالی نقل کردیم توجه می‌دهیم که فرمودند: «موضوعی که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است واقعاً موضوع جدیدی شده است که قهراً حکم جدیدی می‌طلبد». و این مسئله تغییر احکام به سبب تغییر موضوعات در اثر شرایط زمانی و مکانی متفاوت در کتابهای فقهی سابقه زیادی دارد. شهید فرموده است: «يجوز تغيير الأحكام بتغيير العادات كما في النقود المتعاورة والأوزان المتداولة و نفقات الزوجات و الأقارب فإنها تتبع عادة ذلك الزمان الذي وقعت فيه»^{۵۲} و همین کلام را فاضل مقداد نیز دارد.^{۵۳} شیخ اعظم انصاری در رساله تقيه می‌فرماید: «فإن ظاهرها [ظاهر روایة ذکرها] حصر التقيه في حال الاضطرار ولا يصدق الاضطرار مع التمكن من تبديل موضوع التقيه بالذهاب إلى موضع الأمن».^{۵۴} و بلکه هر شرطی که در ضمن عقدی ذکر می‌شود برای تغییر يك موضوعی ذکر شده که قهراً حکمی را تغییر می‌دهد مثل نذر، عهد، قسم، امر والد و... که يك موضوع پیش از امر والد حکمی داشت ولی همان موضوع پس از امر والد موضوع جدیدی شده

۵۲ - همان.

۵۳ - نضد الفواعد الفقهیه، ص ۹۰.

۵۴ - کتاب المکاسب، رساله تقيه، ص ۳۲۳.

است و حکم جدیدی می‌طلبد. و بلکه در بعضی روایات نیز به این مسئله اشاره شده است.^{۵۵} البته در اینجا باید به عرف خاص و فرق آن با عرف عام توجه داشت و بسیاری از اختلاف فتواها از همینجا ناشی می‌شود. و تبدیل عنوان مسجد از محل عبادت بودن به عنوان ضرار نیز مربوط به همین تغییر موضوع بر اثر تغییر شرایط و زمان و مکان است. و یا اگر روایتی چیزی را مکیل یا موزون دانست بر اثر آنکه در عرف زمان صدور آن روایت آن شیء مکیل یا موزون بود هرگز نمی‌توان علی‌الاطلاق و برای همیشه گفت این شیء مکیل یا موزون است.

پس حکم خدا قابل تغییر نیست ولی موضوع تغییر می‌کند مثلاً صد سال پیش فروش خون عنوانی غیر از عنوان امروزی داشته و لذا الآن حلال است گرچه قبلاً حرام بوده است و یا نگه داشتن اسلحه قبلاً چون مخل به امنیت نبود حلال بود ولی الآن چنین نیست. و در اینجا باید توجه داشت که گاهی تغییر موضوع به نحو حقیقی است و واقعاً موضوع تغییر کرده است و گاهی به نحو عناوین ثانوی است و اینها فرق دارند. و مجتهد برای بیان احکام باید موضوعات جدید را بشناسد.

ز: بعضی از مصادیق و موضوعات معین را می‌بینیم فقها در آنها اختلاف دارند مثلاً علامه حلی رحمه الله علیه بطیخ و بادنجان را از معدودات می‌داند و ربا را در آنها جاری نمی‌داند ولی شیخ اعظم انصاری آنها را موزون می‌داند.^{۵۶} و این اختلاف تنها اختلاف در موضوع است و روایاتی نیز در این زمینه هست. و هیچ کس در این مباحث اشکال نکرده است که چرا این فقها بحث از موضوع کرده‌اند و شأن آنها این نبوده است. علاوه برآنکه بعضی از قواعد فقهی مثل «ید» «سوق المسلمین» «بینه» «قرعه» و... تنها برای تشخیص موضوع به کار می‌روند و فقها هر روز با آنها سروکار دارند.

نتیجه آنکه در موضوعات صرفه وظیفه مجتهد منحصر در بیان احکام نیست

.....
۵۵ - وسائل الشیعه، کتاب النکاح، ابواب المتعه، باب ۵، حدیث ۵. با تصحیح آیت الله ربانی شیرازی، ج ۱۴، ص ۴۵۰؛ و نیز باب ۶ حدیث ۱، ج ۱۴، ص ۴۵۱؛ و باب ۱، حدیث ۳۲، ص ۴۴۱.
۵۶ - المکاسب، ص ۱۹۱.

بلکه باید بداند که حکم روی چه موضوعی رفته است و موضوعی که دارای ابهام و اجمال باشد چگونه حکم آن ابهام و اجمال ندارد؟! پس مجتهد باید موضوعات خارجی را شناخته و در آنها فتوا بدهد.

بله تطبیق احکام و موضوعات کلی بر مصادیق جزئی وظیفه مجتهد نیست بلکه هر مقلدی خود وظیفه دارد که آن موضوع کلی را بر مصادیق آن تطبیق نماید و به حکم آن عمل کند.

ولی باز هم همه تطبیقات وظیفه مقلد نیست بلکه بعضی از همین تطبیق‌ها وظیفه مجتهد است؛ زیرا در تعریف مجتهد اعلم گفته‌اند: اعلم کسی است که بهتر از دیگران ادله را بر مصادیق تطبیق دهد و از طرفی دلیل تقلید اعلم عبارت از اقریبیت به واقع است و چه بسا در بعضی مصادیق، مجتهد بهتر از مقلد بتواند این تطبیق را انجام دهد پس در اینگونه تطبیق‌ها ملاک نظر مجتهد است.

و شاید بتوان بین موضوعات فردی و موضوعات اجتماعی و حکومتی که جنبه عمومی دارند فرق گذاشته بگوییم: تطبیق موضوعات بر مصادیق فردی وظیفه مقلد است مثلاً - طبق مثال معروف - ماده قرمزی که بر روی بدن کسی است خون است یا غیر خون؟ ملاک در ترتب احکام خون بر آن، نظر خود همان شخص است. اما در مصادیق عمومی تشخیص آنها وظیفه مجتهد بلکه رهبر است که او باید با کمک کارشناسان و اهل خبره آنها را مشخص نماید و فتوا بدهد. ولی مرحوم شهید مطهری حتی انطباق احکام بر مصادیق را نیز مربوط به اجتهاد می‌داند: «فرض کنید کسی بخواهد با پولی که در اثر تلاش شرافتمندانه به دست آورده کالایی بی‌مصرف و بی‌فایده مثلاً یک گونی مورچه‌مرده را بخرد آن هم برای آنکه دور بریزد، این معامله از نظر قرآن از اساس باطل است. اما فرض کنید زمانی بیاید که علم بتواند از مورچه‌مرده استفاده بکند در آن صورت می‌بینیم که همین معامله که تا دیروز باطل و حرام بوده به معامله صحیحی تبدیل می‌شود. چرا: به این دلیل که مجتهد فقیه واقعی مصداق حکم کلی آیه «لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل» را به طور صحیح در هر زمان تشخیص می‌دهد و بر اساس آن حکم به وجوب شرعی معامله و یا عدم آن می‌دهد.

نظیر همین مسئله در مورد خرید و فروش خون پیش آمده است که در گذشته چون از آن استفاده نمی‌شد حرام و باطل ولی الآن دیگر نمی‌توان گفت باطل است... .

در انطباق احکام کلی با مصادیق جدید این اجتهاد است که نقش اصلی را بازی می‌کند. وظیفه فقیه این است که بدون انحراف از اصول کلی، مسائل جزئی و متغیر و تابع گذشت زمان را بررسی کند و بر اساس همان احکام و چهار چوبهای اصلی که توسط وحی عرضه شده است احکام مناسب را صادر کند.^{۵۷}

بله در اینجا این فرق را بین احکام و موضوعات می‌توان گذارد که گرچه تشخیص هر دو شأن فقیه است ولی بیان و تعلیم احکام واجب است اما تعلیم موضوعات واجب نیست مگر آنکه آن موضوع مربوط به امور بسیار مهم مثل قتل، عرض، یا مال معتنابه باشد که در این صورت ارشاد جاهل واجب است.

اکنون به پاسخ روشنی برای سؤالاتی که در ابتدای مقاله طرح شد رسیدیم و آن اینکه ملاک تشخیص موضوع غنا نظر حاکم و رهبر جامعه اسلامی است. و متصدی شناخت موضوع احکام ثانوی در آن مقداری که مربوط به مسائل اجتماعی و حکومتی است نیز هموست. و سایر موضوعات نیز به فقها و مراجع تقلید مربوط است که نظر دهند.

از اینجا به این نتیجه مهم می‌رسیم که حوزه‌های علمیه نمی‌توانند هم خود را تنها مصروف به فقه نموده و به فراگیری احکام خلاصه کنند؛ زیرا اگرچه مسئولیت حفظ و نگهداری و بارور ساختن فقه - این بزرگترین میراث فقهای عظیم‌الشان - از بالاترین رسالت‌های حوزه‌های علمیه است اما باید توجه داشت که شناختن احکام خداوند بدون شناختن موضوعات آنها امکان ندارد و باید به علوم دیگر خصوصاً رشته‌های گوناگون علوم انسانی توجه کامل داشت که بحمدالله به برکت انقلاب اسلامی و همت والای اعضاء شورای عالی حوزه چنین افقهای روشنی در پیش روی طلاب آشکار شده است.

.....
۵۷ - پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۹۲.